بشر ابتدا در بهشت بوده است . در قرآن و در آيه 38 سوره بقره آمده است :‏

**« قلنا اهبطوا منها جميعا فامّا ياتينكم مني هدي فمن تبع هداي فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون »**

(گفتيم همه از بهشت فرود آئيد تا آنكه از جانب من راهنمايي برايتان آيد آنان كه پيروي او كنند هرگز بيمناك و اندوهگين نخواهند شد)

در بهشت ديگر خواب و گرسنگي و تشنگي و تاريكي و خوف و حزن نيست بلكه سراسر آرامش و هستي محض است . چون ما قبلا در بهشت رضوان الهي بوده ايم اكنون دنبال آرامش و قدرت و علم هستيم .

زماني كه خداوند به انسان خطاب هبوط داد طبق آيه 38 بقره فرمود : « **فمن تبع هداي فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون» .**

اين حالتي را كه انسان ديگر خوف و حزن ندارد تعبير به « امن » مي كنند . امن از ايمان بالاتر است چون امن منشا ايمان است . امنيت يعني زوال خوف و حزن ؛ كساني كه به امنيت رسيده اند ديگر نه دلواپسي دارند نه دلواپيشي ؛ آنهايي كه دلواپس اند خوف دارند و آنهايي كه دلواپيش اند حزن دارند .

حالا آيا مي شود انسان در همين دنيا جايي را بيابد كه امنيت داشته باشد ؟

بله ؛ جلسات ياد خدا ، ذكر اهل بيت عليهم السلام و جلساتي كه در آنها حرف از دنيا و برزخ و آخرت نباشد . جلساتي كه در آن حرف از بهشت و بهشتها و بهشتي كه خداي متعال هست باشد **(في مقعد صدق عند مليك مقتدر ) .**

خداوند در قرآن فرموده است به ايمانتان لباس ظلم نپوشانيد تا به مقام امنيت برسيد :

**« الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم اولئك لهم الامن »**

حال به تعريف خوف و حزن مي پردازيم :

خوف : احتمال يك امري مكروه كه در وجود انسان باشد يا احتمال وقوع امري مخالف با وجود انسان .

مثلا همه ما دوست داريم عزيز باشيم ؛ حالا اگر احتمال بدهيم كه با انجام كاري عزيز بودن و كرامت نفس ما از بين مي رود خوف ظهور   
مي كند چون دست درازي كردن مخالف با وجود انسان است .

در قرآن كريم دو نوع خوف مطرح شده است : خوف از حضرت حق تعالي و خوف از شيطان .

خوف از خداي متعال كه منشا آن معرفت است : « **و لمن خاف مقام ربه فله جنتان »**

خوف از شيطان كه منشا آن جهل است : **« انما ذلكم الشيطان يخوف اوليائه »**

**حضرت علي عليه السلام : الخوف امان ؛** خوف از خدا به انسان امنيت كامل مي دهد و به جوار الهي خواهد رفت .

ريشه خوف جهل است . مثلا انسان جهل دارد كه خداوند گناهان او را مي بخشد يا نه ؟ به اين دليل خوف پيدا مي كند كه البته مفيد است چون نفس انسان را كنترل مي نمايد .

نكته : بزرگترين خاصيت خوف آن است كه مانع فرو رفتن انسان در دنيا مي شود .

در هر جا كه خدا باشد ديگر خوف و حزن نيست و اگر انسان اين را ادراك نمايد كه **« هو معكم اينما كنتم »** ديگر خوف و حزن ندارد   
و به مقام امنيت كامل خواهد رسيد .

پس گفته شد كه منشا خوف (خوف از آتش ، خوف از عذاب ، خوف از مصیبات دنیا ، خوف از فقر) جهل است .

**مولا علي عليه السلام فرمودند : الجهل معدن الشرور** ؛ راس تمام شرور در عالم جهل است ؛ اصلا منشا رفتن به بهشت علم و منشا رفتن به جهنم جهل است .

در معاني جهل : دنيا ، نار و اولي آمده است كه اولي جهل محض است .

اهل بهشت اهل علم اند ؛ البته علم به معناي اصطلاحات ذهني نيست بلكه علم چيزي است كه تاريكي و ظلمت انسان را از بين ببرد . علم آن است كه به انسان آرامش باطني بدهد **.( العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء )** الان بسیاری از علومی که ما تحصیل می کنیم به ظاهر علم هستند ولی در باطن علم نیستند ؛ البته تحصیل آن ها مانعی ندارد زیرا با تحصیل آنها دنیایمان را تامین می کنیم و این مطلب با استناد به حدیث **« من لا معاش له لا معاد له »** تبیین می شود . انسان زمانی که به علم برسد دیگر هیچ خوف و حزنی نخواهد داشت.

در روايت است كه : **العلم اصل كل خير** ؛ اساس تمام خيرات عالم علم است .

**رسول اكرم فرمودند : رفتن به جلسه علم معادل 12 هزار تشييع جنازه يا 12 هزار دور تلاوت قرآن كريم است .**

مقابل خوف در روايات رجا آمده است و رجا احتمال امري موافق با وجود انسان است . انسان به همين اميد زنده است پس بايد اميد داشت و به آينده هم اميدوار بود .

در سوره يس آمده است : **كل شئ اليه ترجعون ؛** تمام اشياي هستي در حال بازگشت به سوي خداوند متعال هستند و بازگشت به سوي خداوند عالم ، عالي است ، پس آينده جهان خوب است و ما بايد به آن اميد داشته باشيم ؛ حال اگر غافل از اين مطلب باشيم و جهل داشته باشيم خوف پيدا مي كنيم . چون ما جهل داشتيم كه جهان به چه سمتي در حركت است نگران بوديم ؛ اگر متوجه اين مطلب باشيم كه تمام هستي به سمت خداوند در حركت است ديگر جاي نگراني و خوف و حزن نمي باشد و هر چه انسان به مقصد نزديكتر شود خيال او هم كم كم از بين خواهد رفت .

نکته قابل توجه این است که يك تفاوت ميان بازگشت انسان و اشياي هستي است و آن اينكه اشياء را مي برند **( ترجعون )** ولي انسان خودش بايد برود **( انا لله و انا اليه راجعون ) .**

پس جهل مربوط به نفس است ولي حزن از نفس شروع شده و در دل انسان اثر پيدا مي كند .

تمام كساني كه آرامش باطني ندارند گير خوف و حزن اند ؛ خوف براي آينده است و حزن مربوط به گذشته است و اين مطلب بايد تذكر داده شود كه نه گذشته وجود دارد و نه آينده ؛ پس منشا خوف و حزن نيستي است . خداوند متعال در گذشته بوده و حال هم كه هست   
و در آينده هم خواهد بود ، زماني كه انسان اين هستي را رها كرده و به نيستي خودش مي پردازد گرفتار خوف و حزن خواهد شد .

حال به تعريف حزن مي پردازيم :

گاهي نفس انسان خشن مي شود و در اثر اين حالت ، غم سراغ انسان مي آيد و غم كه آمد قبض دل رخ مي دهد و ميوه قبض دل ، حزن است . در ابتداي امر به تعريف غم مي پردازيم : عرب به ابر مي گويد : غمام ؛ مثلا : جاء الغمامه : ابر آمد

كلمه غم از غمامه گرفته شده است . ابر روي نور خورشيد را مي پوشاند و تاريكي فراگير مي شود و غم هم به معناي پوشاندن روي چيزي است البته كفر هم به اين معناست ولي پوشاندن روي تمام نعم الهي را كفر گويند . زماني كه غم وجود شما را گرفت بدانيد كه مشمول عنايت حقتعالي شده ايد و منشا آن هم نديدن خورشيد ولايت است و راه از بين بردن آن اين است كه يا ابر غم ببارد يا اينكه شما سوار هواپيما شويد و از آن عبور نمائيد . **( الصلوه معراج المومن )**

نكته مهم اين است كه انسان ريشه و اساس خوف و حزن را كه نفس است از بين ببرد .

خداوند متعال در آيه 6 سوره جمعه فرموده است :

**« قل يا ايها الذين هادوا ان زعمتم انكم اولياء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين »**

( بگو اي جماعت يهود اگر پنداريد كه شما به حقيقت دوستداران خداييد نه مردم ديگر ، پس تمناي مرگ كنيد اگر راست مي گوييد. ) نكته اين است كه اولياي الهي آرزوي موت دارند .

در سوره يونس هم آمده است : **« الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون »**

حالا موت چيست كه آرزوي اولياي خداست و به وسيله آن است كه انسان به آرامش كامل مي رسد ؟

موت به معناي تعطيل شدن نفس است . به معناي تعطيل شدن ادعاي نفس ( الوهيت ) است .

اولياي خدا ترس از مرگ ندارند بلكه مشتاق به آنند ولي عامه چون جهل دارند و نمي دانند كه چه خواهد شد مي ترسند . برخی گفتند از هر چیزی می خواهید بترسید ، بترسید ولی از مرگ نترسید . اصلا می دانید مرگ یعنی چه ؟ مرگ و مردن یعنی رفتن در جوار حضرات اهل بیت علیهم السلام . الان همه ی ما مشتاق زیارت کربلا هستیم چون می خواهیم به زیارت ضریح امام حسین علیه السلام برویم . حالا مرگ چیزی است که انسان را نزد خود امام حسین علیه السلام می برد .

\*\* نقل می کنند که شخصی به حضرت علی علیه السلام عرض کرده بود آقا جان من را به نجف بیاورید بعد اگر خواستید جان من را بگیرید هم بگیرید . ایشان به نجف مشرف شده بود بعد از چند روز می بینند حالشان کم کم بد می شود و یک دفعه یادشان می افتد که به حضرت مولا علیه السلام چه گفته بودند . به دوستانشان می گویند من را به حرم ببرید . داخل حرم که می شوند به آقا عرض می کنند آقا حالا ما یک چیزی گفتیم شما سریع جدی گرفتی ؟ شب ایشان ملکی را در خواب می بیند که به ایشان می گوید چرا امیرالمومنین علیه السلام را پکر کردی ؟ آقا می خواست شما را پیش خودش ببرد . الان هم برای شما از خدا سی سال عمر دوباره طلب کردند .

دليل نترسيدن اولياي خدا از مرگ علم است . پس ما هم بايد دنبال علم باشيم تا ظلمت و جهل را كنار بزنيم .

قرآن كريم دنيا را به ظلمات تعبير نموده است ؛ در زيارت امام رضا عليه السلام داريم : **السلام عليك يا نور الله في ظلمات الارض .**

دنيا شب است و قيامت روز ؛ شب تاريك است و تاريكي منشا خوف است و اگر انسان در چاله هاي دنيا بيفتد گرفتار حزن خواهد شد   
و البته انسان در تاريكي مرتكب ظلم هم مي شود و حالا نكته مهم اين است كه نور ظلمت را از بين مي برد . علم نور است و انسان اگر داراي علم شد تمام نگراني ها و اضطراب و .... از بين خواهد رفت .

در قرآن قلب اعتبار دارد ولي نفس اعتبار ندارد و خداوند در سه جاي قرآن فرموده است كه نفس بايد از بين برود.(كل نفس ذائقه الموت )

سوال شد كه پس چرا بايد نفس را بشناسيم ؟ گفته شد بايد آن را شناخت تا بتوان به راحتي از آن گذشت .

از دلايلي كه خداوند متعال فرموده است كه نفس بايد از بين برود وجود الوهيت در ذات نفس است ؛ نفس از جنس نار است و به جهنم نزديك است و قلب از جنس نور است و به بهشت نزديك است . يك بشارت بزرگ براي مومنين اين است كه خداوند نفس آنان را ضعيف   
و قلب آنان را قوي خلق كرده است و كفار برعكس مومنين هستند .

مطلب ديگر اينكه موت با فوت تفاوت دارد ؛ موت مربوط به زماني است كه انسان با تمام وجود لااله الا الله بگويد .

رسول اكرم عليه السلام فرمودند : **موتوا قبل ان تموتوا** ؛ بميريد قبل از آنكه شما را بميرانند .

معناي موت اين است كه قلب در محضر خدا باشد ولي بدن در دنيا باشد .

**قال رسول الله صلوات الله عليه : من اراد ان ينظر الي ميت يمشي علي وجه الارض فلينظر الي وجه علي بن ابيطالب .**

هر كس دوست دارد به مرده اي نگاه كند كه روي زمين راه مي رود به چهره مبارك علي عليه السلام نظاره كند .

به بركت تبعيت از آن حضرات امكان اين مطلب ( نظاره كردن به چهره مبارك امام علي عليه السلام ) براي ما هم هست.

در مطالب قبل گفته شد كه از مرگ نترسيد و بشارت به موت داديم ؛ البته تمام اين مسائل براي دوستان اهل بيت عليهم السلام است .   
در قرآن كريم دو تعبير براي موت آمده است : سكرات و غمرات موت .

سكرات موت براي دوستان خداست و غمرات براي دشمنان خداست . سكرات از سكاري و مستي مي آيد ؛ براي دوستان اهل بيت عليهم السلام جناب ملك الموت جامي از محبت مولا علي عليه السلام مي دهد و آنها ديگر مست مولا مي شوند و به راحتي جان خود را به ملك الموت مي دهند .

**در روايت است که امام حسين عليه السلام در روز قيامت هزار تجلي دارند و هر تجلي حضرت هشتصد سال طول مي كشد** . تمام بهشتيان مست مولا مي شوند و در نهايت شكوه و شكايت حورالعين بلند مي شود كه خدايا اينان به ما توجهي ندارند ؛ خطاب   
مي رسد آنها مست جمال سيدالشهداء عليه السلام هستند .

**امام صادق عليه السلام در جلد 6 بحارالانوار فرمودند : زماني كه مرگ يكي از دوستان ما فرا مي رسد ملك الموت گلي به نام منسيه به او مي دهد و او بو مي كند و بواسطه بو كردن گل تمام دنيا و ما فيها را فراموش كرده و تماما متوجه خداوند   
مي شود ، باز گلي به نام مسخيه به او مي دهد و با بو كردن اين گل سخاوت پيدا مي كند و به راحتي جان مي دهد .**

پس اگر انسان بخواهد اين راه را زودتر رفته و بميرد بايد نفس را از بين ببرد .

**حضرت علي عليه السلام فرمودند : من يمت يرني . ( هر كس بميرد من را ملاقات مي كند .)**

يعني اول موت است بعد ملاقات .

در همين دنيا هم اگر كسي بخواهد ملاقات داشته باشد بايد به مقام موت برسد و انسان با محبت حضرات اهل بيت عليهم السلام به موت مي رسد ؛ منتها الان همه ما محبت داريم ولي در تبعيت ممكن است ضعيف باشيم . اگر تبعيت همراه محبت شود موت دوستان خدا كامل مي شود و بعد به ملاقات راه مي يابند .